گفتمان "صادقانه"

علم، روانشناسی و ذهنیت

موضوع روانشناسی، متأثر از تئوری های آموزشی مدرن، و ساخت آن به عنوان یک گفتمان علمی،و موضوعی که از طریق آن گفتمان ساخته شده است وتجزیه و تحلیل آن گفتمان، به نقطه اصلی در مدرنیته، و پیامدهای آن برای نظریه و تمرین آموزش و پرورش تبدیل شده است.شناخت غالب از روانشناسی این است که یک علم و علاوه بر علم است ، که به دنبال کشف "قوانین" انسان است. ما باید روشهایی را که انواع مختلف روانشناسی طراحی می کنند ، بررسی کنیم ساختارهای خاصی از موضوع انسانی، سازه هایی که در آن قرار دارند این موضوع قلب پروژه مدرنیستی و از این رو آموزش و پرورش است وهدف از چالش پست مدرن می باشد. همچنین سعی خواهیم کرد این را نشان دهیم"جریان اصلی" روانشناسی که از علم پیروی می کند از طریق "نگرش علمی" افراد را به نحوی می سازد که قوانین خود را بهتر کنترل می کنند.پروژه مدرنیستی علوم پست مدرن و به ویژه نقد علوم پسا ساختارگرایانه است و تمرکز بر امتناع علم از پذیرش آن است که علم یک عمل اجتماعی انسانی فراتر از تاریخ ، فرهنگ، ارزش ها، ذهنیت و قدرت می باشد وبه جای یک فعالیت متعالی، تاریخ،امتناع از آن است (Heelan 1991: 214). این امتناع، مانند روانشناسی یک جنبه ازقدرت علم گرایی است وعواقب قابل توجهی برای جستجوی دانش دارد.از آن جایی که علم از همبستگی انسانی در یک زمینه فرهنگی تاریخی و جهانی، "زمینه" اتفاق می افتد (Maturana 1991: 30)، بنابراین باید یک اجتماع باشد که تمرین و آنچه که می گوید و باید انجام شود در آن قرار گیرد و درک شود با این حال این زمینه ، گفتمان غالب علم همه چیز را کاملا درک می کند این علم وقتی به طور محکم در خارج از هر موقعیت اجتماعی قرار می گیرد،متفاوت است و این طور استنباط می شود که دانش دقيقا به اين دليل است که خارج از آن موقعیت اجتماعی است.دانش به عنوان موضوعی است که در خارج یا جدا از اجتماع شناخته شده است و نمود دانستن است. از این رو وجود دارد و همه چیز می تواند درست و واقعی باشدو شناخته شده از طریق یک ساختار ساخته شده بر فرض است



Archimedean نقطه برتری از شیوه های دانش اجتماعی انسانی است.



آیا دانش تنها از طریق این فرآیند خارج از اجتماع امکان پذیر است؟



آیا دانش خارج از اجتماع قابل شناسایی است؟ دانستن فعالیتی نیست که از جهان شناخته شده باشد؟



بنابراین این احتمال وجود دارد که ساختار دانش خارج از اجتماع وجود داشته باشد



در اینجا موضوع این است که ساختار گفتاری علم به عنوان یک پروژه متعالی و طرح ریزی علمی است و بر پایه اعتبار جهانی علوم طبیعی طراحی شده است. گادامر اشاره دارد که علم همه چیز را درباره حقیقت نمی داند و حقیقت بیشتر از روش علمی است (گادامر 1975). این ما را به به مشکل امپریالیسم هشدار می دهدروش علمی و محدودیت های علمی بر آنچه که دانش نام دارد نیز معتبر بودن علوم طبیعی در خودشان را تأیید می کند اما به ما یادآوری می کند که این اعتبار بستگی به شرایط آنها و به شدت در آن قلمرودارد و پیامدهای مهمی برای دیگر قلمروها به ویژه علوم انسانی و اجتماعی دارد. علاوه بر این، توجه ما به نام "علم"، با مشروعیت آن و متعاقب آن احترام، توسط گفتمان علم در مورد دیگر، بسیار ناراحت کننده است که فعالیت های تولید دانش، هنوز هم از نظر معیارهایی که به عنوان ویژگی طبیعی علوم شناخته می شوند بررسی نمی شوند. شیوه ای که علم راه خود را درک می کند و شیوه ای که آن را یک مدل و استاندارد برای فعالیت های دانش اطلاعاتی دیگر می داند می تواند تنها بخشی از گفتمان فلسفی مدرنیستی درباره طبیعت باشد.



گادامر بسیار از علم گرایی و مفهوم علوم طبیعی نظریه داده است، مدل جهانی متدولوژی عقلانیت او استدلال می کند که علوم انسانی و علوم طبیعی اندازه گیری ندارد و به همین ترتیب او را به چالش جهانی سازی می کشد.اهداف گفتمانی که علم و علم گرایی بیان می کند. گادامر (1977) برای نقد ویژه ادعاهای امپریالیستی علم گرایی به نمایندگی ازعلوم طبیعی، 'ادعاهای بادوام ساخته شده از طرف خود کنترل، کنترل روش شناسی'.یک مشکل عمده با مدل علمی عقلانیت وجود دارد و حقیقت در تحقق عقلانیت انتزاعی جهانی فرض سرکوب وجود دارد عادت به عقل، آن چه که از لحاظ تاریخی در فرهنگ ها ساخته شده است .شیوه ها، چگونگی مدل عقلانیت خود را در سنت های فرهنگی گرفتار می کند و چگونگی این شرط عقلانیت است تا عقلانیت بودن آن غلبه بر سنت گادامر استدلال می کند که توضیح دادن غیرممکن است جهت تمرین علمی بدون شناخت محل پیش از تفسیر یا چه گفتمان مدرنیستی به عنوان "تعصبات" اشاره می کند.



درهر تحقیق روش شناختی باید به عنوان نقطه شروع آن قبل از تفکر باشد



کدام یک از موارد احتمالی «اشیاء» تحقیق است؟ این وجود و ضرورت چنین پیشینه ای تاریخی را برجسته می کند



حضور جوامع علمی و تاریخیت (پراکندگی واجتماعی بودن) دانش علمی. هدف گادامر روش است و به ویژه مفهوم آن چیزی



است که نمی تواند از طریق روش مصالحه شودو باید از بین برود



"ذهنی" و در نتیجه "غلط"است. سخن گفتن از طریق گفتمان مهمترین مشخصه آن چیزی که خود را "علم" نامیده است



اطمینان بخش و جهانی بودن؛ چگونه در جهان شناخته شده است اطمینان و دقت از طریق حقایق که جهانی هستند. از طریق روش علمی می تواند به خود ثابت کند که بدون محدودیت وجود ندارد (گادامر 1977: 93). خواسته برای توجیه خود برای علوم انسانی این است که کافی نیست بگوییم روش علوم طبیعی نامناسب است فقط آنها باید روش متفاوتی داشته باشند، این همان مفهوم روش است گادامر انتقاد از روش نیز دارای مفاهیم برای مفهوم موضوع "مستقل" مدرن - موضوعی است که به طور ضمنی در آن در نظر گرفته شده است گفتمان علم در مقابل آن، ذهنیت به نظر نمی رسد که بخشی از آن باشد در گفتمان علم بازی کنید - در واقع شرایط علمی بودن برای حذف ذهنیت، منبع «تعصب»است و یکی از آن وظایف اصلی روش علمی است برای اطمینان این را ببینید (برای حساب کاربری بورودو 1987) که تاریخی بودن علم را از بین برده است با این حال این بدان معنا نیست که علم گفتمان ندارد یک مفهوم خاص از موضوع و نه این که این مفهوم دارای اثراتی است که می تواند نادیده گرفته شود. برعکس، در گفتمان علم،موضوع بر اساس یک ساختار اساسا فلسفی است



که قبلا در شرایط پسامدرنیست به عنوان "محور"موضوع.'من' که خود مستقل، خود شفاف، خود-یکسان است موضوع آگاهی "من بوده ام" و "من خواهم بود". چه چیزی می تواند باشد و چگونه همیشه تحت تأثیر آن است مشارکت در یک جامعه از معانی - به عبارت دیگر، تاریخ آن وفرهنگ. بنابراین می تواند نه منشاء و نه مقصد باشد، بلکه همیشه مسیر است م. این موقعیت از موضوع قبل از آگاهی از اشیاء یا از خودآگاهی و خودآگاهی خود به عنوان یک شی. خودآزمایی خود از لحاظ زمانی، روابط بین آن تشکیل شده است



گذشته، حال و آینده. درک موضوع از طریق یک تاریخ است که برای خودش ساخته نشده است. اگر چه این تاریخ «خود» آن

است، اما تاریخی است که هنوز به آن معنا نیست که نمی تواند آگاهانه شناخته شود و به طور متناوب کنترل می شود.



این بدان معنی است که پایه های معرفت شناختی را نمی توان درآگاهی اولیه و عمدی بودن خودمختار و عقلانی قرار داد



آگاهی همیشه "ضرر" است به این معنا که همیشه با آگاهی ضرر همراه است افراد با پیش آگاهی نمی توانند سکوی پرتاب خویش را بالا تر برند بدین ترتیب نمیتواند تنها از طریق یک عمل از آن عبور کند خود-کنترل روش شناختی به عنوان گفتمان علم نیاز دارد بدون اطلاع قبلی و بدون پایان قطعی از دانش"دانش کامل" که حقیقت شیء را درک می کند وجود ندارد. این همان چیزی است که علوم طبیعی خود را درک می کنند که انجام می دهند اما گادامر می خواهدتاکید می کنند که، اگر چه ممکن است واقعا حقیقت آنچه را می دانند بدانند و ممکن است هرگز به دنبال افزایش دامنه دانش آگاهانه خود نباشند بنابراین نیاز هست که وجود چیزی را قبول کنیم قبل از آنکه آن چیز به اثبات برسد از آنجا که حقیقت خودش است،چیزی است که اتفاق می افتد و بنابراین تمام تلاش ها را از بین می برد



شناخت علم این است که اگر چیزی نمی تواند آشکار شود وجود ندارد، پس علت آن چیزی نیست. به همان اندازه،از آنجا که خودپسندیابی هیچگونه محدودیتی برای عینی سازی و سپس علم ندارد می تواند خود را به عنوان داشتن دسترسی بالقوه بی حد و حصر درک کند. بنابراین به نظر می رسد هر چیزی که روش را تضعیف می کند و عینی بودن از آنجا کنار می رود، زیرا گادامر اشاره می کند، علم روش است. نتیجه این است اگر چه این پروژه علمی از لحاظ تاریخی و فرهنگی شرایطی دارد،خودآزمایی علم باید این دانش را کاملا محو کند. اگر باید این را قبول کرد و آن را به طور کلی، نه فقط به روش موضوعی،روش های خاص، به بررسی دقیق و در عین حال به رسمیت شناختن محدودیت خود را به عنوان راه منحصر به فرد و قطعی برای دانش و حقیقت دانست. همانطور که Weinsheimer(1985: 32) اشاره می کند، "هر کجا که ما تلاش کنیم زمین را بررسی کنیمدر آنجا ایستاده ایم، ما در انعکاس هرمنوتیک مشغول هستیم، طبیعی نیستیم



علوم پایه'.



بالا رفتن از روش علمی به عنوان ابزار ایجاد دانش به یک شکست ثابت در بررسی علم به عنوان یک جامعه و به عنوان یک محصول تاریخی و فرهنگی منجر شده است علم به جای آن به عنوان متعالی و decontextualized وجود دارد. دانش، و همچنین دانستن موضوع، بنابراین، بدون زمینه تاریخی قابل دیده شدن است . دانش عقلانی ،جهانی و متعالی است که در سراسر تاریخ و اجتماع عمل می کند، اما مستقل از همه زمینه ها و شیوه ها است.در نتیجه یک معرفتشناسی فردگرا است که در آن شخص انفرادی با آن مواجه است



واقعیت مستقل از اشیاء



کوهن (1970) نگاهی بی نظیر خود را از موضوع فکری به ذهن متبادر می کند منبع دانش جوامع به جای موضوع پیش از تشکیل آن بآن به یک منبع در پارادایم ها، سنت ها و تولید دانش است کوهن توانایی های استدلال و دسترسی مجانی به تجربه را دارد او اشاره به دانشمند، موضوع علم، که از طریق تبادل تشکیل و عمل می کنند،دارد پذیرش ناخودآگاه اقتدار سنتی، مبتنی بر جامعه، یک مسئولیتی است که راه را برای نظریه پردازی یا فهمیدن و تغییر جهان ، فراهم می کند با تأکید بر اجتماع، کوهن نقش برجسته ای از «دیگریت» در علم را نشان می دهد پیشگام او از قدرت اقتدار، سنت وجامعه علم را به عنوان مبارزه ای علیه ادراکات یکپارچه استفاده می کند علم همیشه موجود غیر منطقی است در واقع، ما می توانیم علم را به عنوان ساخت در نظر بگیریم



شرایط غیر منطقی "دیگری" که درب را به نسبیت گرایی باز می کند، به اولویت میل و تضعیف نمایندگان واقعی - غیر منطقی



دیگری که نمیتواند به عقلانیت جذب شود، اما هنوز هم یک موجودیت است



همانطور که برنشتاین استدلال می کند، علم دارای پایه ها به عنوان ماتریس یا چارچوب "دائمی، تاریخی" است (1983: 8) و این پاسخی به اضطراب و اضطراب دکارتی بود در نهایت به ترس از "نیروهای تاریکی که ما را با جنون پوشش می دهد،



با هرج و مرج فکری و اخلاقی همراه است (1983: 18). به همین دلیل است که با یک موضوع غیرمستقیم که عقلانیت را دربر می گیرد ، می تواند مقابله کند



تأثیر دیگران برای تأمین علم ضروری است. برای فراتر رفتن از تاریخ و فرهنگ، محدودیت های نسبیتی است. برای شناختن جهانمستقل از تاریخ و فرهنگ، یک معیار مشترک استاندارد که در آن تفاوت و ناهمگونی تبدیل به یکسان وهمگنی است ،وجود دارد بنابراین دانش دانش است



از آنجا که ادعا می کند که وجود ندارد، نسبیت گرایی دشوار است به هرموقعیتی منحصر به فرد امتیازی داده می شود که از آن می دانیم اما تعدادی متفاوت است که هر کدام از آنها با استانداردهای خودشان، امکان پذیر بودن آن را دارند مرکز ظاهرا نابود شده است. این به این معنی است که تفاوت و ناهمگونی را نمی توان از بین برد و دانش و حقیقت را نمی توان یافت وتسلط یافته بدین ترتیب، کوهن با استفاده از موضوع ناکارآمدی به علم کمک می کند



علوم پایه.



بنابراین تاکید بر استدلال، از یک تمایل عمیق پنهان برخورداراست



Doeuff 1977)) استدلال می کند که فلسفه محل سرکوب میل است توسط شناخت ضمنی از فقدان، مشخص شده که همیشه چیزی وجود دارد که هنوز مشخص نشده است. این ناتمامیت فلسفه را تقویت می کند و آن را یک تلاش بی پایان می سازد. با این حال فلسفه خود را نیز به رسمیت می شناسد داشتن بدون کمبود در آن است که فکر می کند با اطمینان و کامل بودن آن را می داند. بنابراین می توانیم بیان کنیم که فلسفه نوعی علم است. کمبود در معنای ناتمام بودن، عدم اطمینان، یک شکل دیگر از علم است؛ شکست درعلم همیشه وجود دارد و بدون آن هدف کامل، قطعیت وتسلط غیرممکن است بنابراین فقدان و کامل بودن متقابل لازم است



علم تمایل به تسلط، میل به دستیابی کامل و رانده شده است کامل شدن دانش، عدم رضایت و یا کامل بودن از بین بردن



دیگران است اما این تمایل است که همیشه باید باقی نماند اگر وضعیت کامل بودن و یا تسلط برطرف شود می توان تمام علم را به دست آورد، سپس علم به پایان خواهد رسید. تمایل به تسلط یک تمایل به شکل دادن به جهان است در حالی که از دور مشاهده می کنیم. این تمایل است که به دنبال ایجاد دانش است، در حالی که از رفع انعکاس استفاده می کند و بنابراین این را انکار می کندچیزی که شناخته شده محصول شیوه دانستن است. به رسمیت شناختن واکنش پذیری پذیرفتن فقدان پذیرش است که به نوبه خود به معنای پذیرش است وجود چیز هایی که قابل شناسایی نیستند با به رسمیت شناختن توانایی تسلط علم به همه جوانب اندکی با مفهوم علم در تضاد است. این را می پذیریم که محدودیت هایی وجود دارد که می توان با عقلانیت و روش شناخته شده شناخت بنابراین علم متفاوتی، غیر منطقی و بی معنی وجود دارد که نمیتوانم بفهمیم به عنوان مثال، در همین زمینه یک علم است که به دنبال انکار اجتماعی است.



ساخت دانش که فمینیست ها مطرح کرده اند این است که آیا می شود در مقایسه با نقد فمینیستی علم، علم فمینیستی باشد. علمی که خود را به عنوان هدف، بی رحم، بی علاقه و جهانی در نظر بگیرد برنامه های کاربردی آن، علم را مخفی کرده است که چگونه آن را جزئی و تحریف می کند



ساخت دانش است از طریق ارتباط با طبیعت بخشی دیگری است که علم به دنبال آن است در برابر چنین چالش هایی، علم باید خود را تعریف و مشروع کند مقابل این دانش متفاوت، ناشناخته اما ترسناک، نامفهوم وجسم مستثنی است که تنها می تواند به صورت استعاره توصیف شود (Brennan 1989).علم فقط می تواند خود را در برابر آن محافظت واز روش و حفظ آنها دفاع کند اما در تعریف و مشروعیت خود در برابر این دانش علمی نشان می دهد که چقدرسازنده است. آنچه که در خارج از آن بازی می شود، در حال حاضر در داخل است، که این موضوع در حال حاضر نوعی محرومیت است



پروژۀ روانشناسی علمی



همانطور که علوم طبیعی به نقد بودن تبدیل شده است علوم انسانی متعلق به شیوه های غیر علمی است که آنها باید انکار کنند، بنابراین وضعیت علوم انسانی پیچیده تر شده است. بنابراین یک ویژگی روانشناسی که توضیحات در حوزه آن مشکل ساز است است مطالعه، و از این رو امنیت ادعای خود را به "حقیقت"،است و حتی در درون روانشناسی نیز ادعا ها متضاد است. اگر در هر زمان با پارادایم های همسایه رقابت کنید و اگر سردرگمی آشکار پارادایم ها حاکم باشد، چه معنایی دارد پس آیا روانشناسی را به عنوان یک علم مطرح می کند؟



روانشناسی و محتوای



پاسخ استاندارد به این سوال ظاهرا غیر علمی بودن روانشناسی است وضعیت این است که ممکن است در حقیقت سردرگمی صداهای رقابتی را نشان دهداما هنوز یک جریان اصلی است که علمی است. به عنوان یک رشته ادعا می شود که روانشناسی هنوز در نوجوانی علمی است و بنابراین همچنان پالایش و تعریف مفاهیم، ​​روش ها و پایگاه دانش خود را دارد.



با گذشت زمان، با رسیدن به بلوغ، همگرا شدن به یک واحد وجود خواهد داشت پارادایم پذیرفته شده که ادعای وضعیت علمی را قانونی می کند ودر نهایت تمام شک و تردیدهایی راجع به امنیت ادعاهایش به حقیقت حذف خواهد شد.



با این حال، همیشه یک ضد استدلال قوی وجود دارد و آن فرضیه ای است که بیان می کند که روانشناسی، حتی اگر به طور بالقوه، یک علم باشد(به طور بالقوه) یک پارادایم واحد است که در واقع ریشه آن مشکل است که روانشناسی با آن مواجه است، هر دو درون خود را به عنوان یک رشته و در شرایطی از رابطه آن با زندگی انسانی که به دنبال تحقیق علمی است.



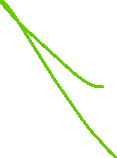
در واقع یک رویه اصلی در روانشناسی وجود دارد که مرزهای آن مقدار مشخصی از انعطاف پذیری را در طول زمان نشان می دهد. اگر سردرگمی وجود داشته باشد،سردرگمی تئوری ها و مدل های رقابتی به جای رقابت است پارادایم ها پارادایم روانشناسی علمی است و شرایط خود را درک می کند



علوم طبیعی را به عنوان مدل و استاندارد مورد توجه قرار می دهد بنابراین در تلاش علمی ، روانشناسی جریان اصلی است گفتمان علم، گفتمانی است که از کشف قوانین عمومی سخن می گوید واز طریق استفاده از روش علمی، موضع عینی و مجموعه ای ازقوانین جهانی برای رسیدن به دانش واقعی در جهان بشر اثبات می شود. ودانش خاصی را ایجاد می کند و شاید پذیرش آن به عنوان یک رشته با ادعای علمی بیشتر مهم است:



روانشناسی به عنوان یک نظم و انضباط متمایز با عنوان آن است ومستلزم استفاده از روش شناسی علمی به سوالات رفتار انسان و تجربه انسانی است این روش شناسایی شده و برای تحقیق در مورد قوانین جهانی پیش فرض دارد بنابراین می توان گفت که روانشناسی در درون خود قدرتمند است گرایشی که به طور غیرقانونی از روایت بزرگ مدرنیست پیشرفت پشتیبانی می کند از طریق علم و در واقع، به این ترتیب روانشناسی به راحتی تبدیل به یک گفتمان قوی قانونی میشود پارادایم غالب روانشناسی مثبت گرا است و در یک گفتمان قدرتمند شکل می گیرد آگاهی، ادراک، نگرش، و همچنین ساختارهای نهادی در همه سطوح دنیای مستقل "واقعی" تصور می شود که قوانین آن می توانند شناخته شوند روش علمی. دنیای انسانی و اجتماعی به طبيعت تقسيم شده است دنیایی است که به عنوان یک "تغییر" داده شده است که اسرار آن می تواند باشد با این حال، این اشتباه است که دانش روانشناختی را به عنوان مثال ببینید دانش "عاج برج". روانشناسی ممکن است باور کند که با ایستادن در خارج از جهان دانش را تولید می کند اما این دانش بخشی ازجهان بزرگی است که روانشناسی به خاطر محدودیت آن مورد انتقاد قرار گرفته است. این محدودیت است



که منتقدان دیگری مانند Frosh1987))آن را به عنوان توصیف روانشناسی معرفی می کند به دنبال توضیحات در سطح فرآیندهای سیستمیک و توابع است از سطح سوبژکتیو. نوع اول توضیح تاکید می کند"چگونه" در برابر "چرا" سوالات، تاکید است که Frosh ویژگی به ترس از حرکت به دور از آنچه قابل مشاهده، مدل توان و قابل اندازه گیری است، از دور شدن از آن چیزی که تنها می تواند توسط آن شناخته شود



کاربرد روش علمی بنابراین گرچه ذهنیتی است که نیاز به توضیح دادن، دارد در روانشناسی اصلی علمی این کار را انجام نمی دهد.به عنوان مثال، رفتارگرایی تمایل دارد که به عنوان نمونه ای از آن فکر کند روانشناسی علمی، با این حال می توان استدلال کرد که در تعبیه آن درعلم گرایی آن را به عنوان نمونه ای از همه چیز که در روانشناسی به عنوان علم مشکل است.رفتارهای پرخاشگرانه هرچیزی را با ذهنیتی که بر پایه اهمیت آن برای اهداف علمی است. این bracketing فراهم می کند منابع مفهومی برای یک روانشناسی تجربی و مثبت گرا، یک مشاهدات، تجربی "علم" مدل شده بر روی علوم طبیعی و صرفا بر اساس مطالعه رفتار است. با این حال،نتیجه این است که ذهنیت در آن معنی دار است



احساس "زندگی"

نظریه روانشناختی مانند رفتارهای رفتاری با نمایندگی دنیای اجتماعی کار می کند اما موضوع آن جهان را نادیده می گیرد، تحقیقاتی که "نظریات" را نیز ارائه می دهد و جهان را نشان می دهد. در این معنا،موضوعات کاملا متفاوت از اشیاء علوم طبیعی هستند. از آنجایی که آنها دنیای خود را به جای نشان دادن دانشمند صرف می کند به نمایندگی از آن، تأثیر معانی و در نهایت زبان را نمی توان در علوم طبیعی نادیده گرفت. این مسئله را باز می کند نه تنها به این معنی که زبان توسط یک ذهنیت از پیش داده شده یاد می شود بلکه از آن است نقش به عنوان یک سیستم نشان دهنده در ساخت ذهنیت، نقش آن نه صرفا به عنوان یک وسیله نقلیه برای حمل و نقل نمایندگی های پیش ساخته اما در واقع ساختن این نمایندگی ها. با تمرکز صرفا بر روی واقعیت فوری تجربی، علمی روانشناسی این واقعیت را به عنوان واقعی بیان می کند. خیالی، قلمرو تصاویر،فانتزی و شناسایی، که از ویژگی های هر ذهنیتی است،از آنجا که قلمرو زبان یا فرهنگی است که در آن ذهنیت وجود دارد، محروم است شکل گرفت. به عنوان مثال، رفتار مخاطره آمیز، در تمرکز تنها بر "واقعیت" است رفتار، نمی تواند فراتر از محدوده قابل مشاهده وفوری واقعیت به عنوان "آن چیزی که وجود دارد به عنوان واقعیت" ساخته شده است، از این رو وجود دارد هیچ وسیله ای نیست که این داده، واقعیت پیشین و مستقل باشد مشکل از آنجایی است که امکان نقد به تمرکز به کارآیی و ابزارگرایی تبدیل می شود. در پذیرش "واقعیت آن است که به طور غیرمستقیم، رفتارگرایی به جای بهبود آن تمرکز بر کارآیی تقویت کننده های محیطی می کند.همین طور است شناختی، تاکید در اینجا در بهبود بهره وری ازماشین پردازش اطلاعات است. به همین دلیل است که به سختی تعجب آور است که روانشناسی به راحتی به ابزار سازي می دهد.



Instrumentalism در تلاش برای بهره وری وعقلانیت ریشه های روانشناسی می تواند به وضوح به این و استفاده از آن پی برده شود تکنیک های رفتار سازمانی توسط سرمایه داری شرکت های بزرگ در ایالات متحده قابل توجه بود پذیرش در خارج از دانشگاه علوم رفتاری به عنوان بیش از یک مبهوت کننده دکترین. ابزار دقیق روانشناسی و کاربرد آن در حوزه روانشناسی خارجی در حال حاضر یک عادت معمول است. علاوه بر این، و بیشتربه طور قابل توجهی، دانش روانشناختی، از طریق ابزارهای آن، تبدیل می شودابزار تنظیم مقررات دولتی. واکردین (1990: 5) استدلال می کند که روانشناسی علمی است که در تولید شکل مدرن ما دخالت دارد



در دولت - دولت دموکراتیک از عقل ". روانشناسی، به عنوان یک تمرین نهادینه شده در نظر فوکو یک دانش تشکیل قدرت است دانش روانشناختی به عنوان یک گفتمان علمی که به آن اشاره دارد کشف "حقیقت" در باره انسان ها، درون آن قرار می گیرد و به عنوان "یک" عمل می کند توجیه قدرت برای تنظیم مردم و تعیین شانس زندگی آنها. از طریق دولت و دیگر اشکال نهادی مانند آموزش و پرورش،بنابراین، روانشناسی می تواند به نام علم، عقلانیت، تنظیم شود و بهره وری شود. همانطور که در روایت بزرگ «پیشرفت»، روانشناسی یک وظیفه قانونی قدرتمند است، بهبود شرایط انسانی از طریق وعده های آن تامین می شود همانطور که مشاهده کردیم، علم، به دلیل شیوه ساختار خود، نمی تواند باشد گادامر (1975) علم را بدون توجه به خود از طریق پارادایم علمی، ساخت آن از طریق گفتمان درک می کند.



علمی که روش و جهانشمولی را ارزانی می کند، روانشناسی می شود.عینیت انتزاعی و در نتیجه به طور موثر خود را از بررسی آن زمینه خود این چیزی نیست که خودش مطالعه کند و بنابراین لزوما محدود است وناقص است Objectivity



خود بودن چیزی است که آن را مطالعه می کند. شکست روانشناختی بر روی زمین خود بازتاب می کند و بررسی اثرات زمین خاص که در آن ایستاده است دارای دوپیامدهای متقابل اول این است که در مطالعه شی آن طبیعت گرایی، به نظر می رسد که به اشیاء علوم طبیعی شباهت دارد



روانشناسی به پایان می رسد با نظریه پردازانی که به شدت فقیر ومحدودهستند. این احتمالا همان چیزی است که Frosh در ذهن دارد وقتی که می گوید:



هدف یک توصیف روانشناختی است که در شرایط ارائه شده است که به عنوان هدف ممکن است یک گزارش از ذهن و یا



فرآیندهای بین فردی که در یک فرد در عمل کار می کنند سطح آن فرایندها و نه در سطح ذهنی قصد فرد موردنظر(Frosh 1989: 5)



این رفتار بسیار واضح و روشن در تأکید منحصر به فرد آن است رفتار - اخلاق. Frosh می گوید که به عنوان یک نتیجه، "یک اجتناب از «سوبژکتیویتی» و اینکه چگونه هر انسان سازماندهی شده به عنوان یک موضوع آزمایشی تبدیل می شود و وجود دارد (1989: 5). علاوه بر این،روانشناسان، در حالی که موضوعات را به عنوان اشیاء در نظر می گیرند، خود را از خود محروم می کنند objectification



با این حال، پارادایم روانشناسی، با تعریف عینی بودن درشرایط انتزاع افراد از اشیاء، موفق به تشخیص خود ارجح نیست



نتیجه. به عبارت دیگر، روانشناسان زندگی خود را با توجه به نظم و انضباط خود توضیح نمی دهند اکثر احتمالا اعتراف می کنند،در علمی فشرده شده است، که هیچ ارتباطی با آن ندارد. با این حال، آنها خوشحال هستند زندگی دیگران را در این راه هموار می کنند



همانطور که (هول (1989: 122 به ما یادآوری می کند: "درطرف دیگر آزمایش، روانشناسی فقط به نوعی مشغول شدن



فعالیت هایی که با ذهن مرتبط می شوند ... حساب های رویدادها یا تجربه، سوال کردن، دادن پاسخ، استدلال، در عبارت،



ساختن حس ".با توجه به این رفتار رفتاری و روانشناسی علمی به طور کلی،نمایش یک تحقیر علمی، انکار ذهنیت و آژانس در آنمطالعات، با فرض بی اعتنایی این خود به خود مرتبط است. روانشناسی بنابراین، پروژه علمی، تمایل به دانش خاصی را با خود درهم آمیخت



تمایل به احترام علمی منجر به نادیده گرفتن سوالات کلیدی در مورد ماهیت افراد انسانی و سوبژکتیویته آنهامی شود آنها



خواسته های خود را بر اساس کار خود مطرح می کنند. به این ترتیب، در مدرن متداول است علم با حوادث و استثنائات که آن را شامل می شود پیگیری علم و تأکید بر علمیت، این غفلت و روانشناسی را برانگیخته است شکست خود رفلسیسم. بنابراین روانشناسی، در حالی که ممکن است آن را باور کنداهداف خود را به عنوان یک علم به دست آورده است، به طور همزمان و در نتیجه به عنوان یکی از علوم انسانی شکست خورد.



آلترناتیو انسان یا بیشتر ازیکسان؟

اما منظور از آن چیست که علم انسانی است؟ نارضایتی ازروانشناسی علمی بر اساس شکست آن به عنوان یکی از علوم انسانی و به عنوان زمینی برای تمرینات آموزشی مدتهاست که در حال انجام است.



روانشناسی انسان گرایانه خود را به عنوان یک جایگزین روانشناسی با تلاش برای چنین علمی درک می ک. این به دنبال "معرفی" است احساس موضوع را به حوزه تحقیقات علمی متقارن "(Richards



1989: 95) به عنوان وسیله ای برای حفظ علم در حالی که مقابله با فقر کردن موضوعی که در قلب رفتارگرایی قرار دارد.



برای مثال، راجرز کارل تلاش دارد تا تجربه ذهنی را با خود سازد دانش عینی با پیوند کشف علمی به کشف خود. او



علم را به عنوان یک فعالیت خنثی، جستجو برای حقیقت عینی، که هنگامی که توسط کسانی که خود را معتبر کشف کرده اند باید دنبال شود



ناگزیر عواقب خیرخواهانه ای دارد- علم خوب توسط افراد خوب انجام می شود!



سپس روانشناسی انسان گرایانه به دنبال "علم انسانی" است که آن را دارد واقعا انسان به عنوان زمینه قانونی خود مطالعه است در حالی که afffirming علمی آن مدارک تحصیلی است

در روانشناسی انسانگرایانه به نظر می رسد توسط رفتارگرایی، راهی برای خروج از زندان فراهم شده است



تجدید ساختار ذهنی از طریق تاکید آن بربهره گیری از خواص معتبر و ارگانیک.



نتیجه این ادعا است که از آن زمان اشیاء روانشناسی به علم طبیعی در علوم طبیعی معادل نیستند آنها به راستی موضوع هستند، آنها باید به گونه ای شناخته شوند. ما این را به وضوح می بینیم در تعهد راجرز (1967) به یک رویکرد پدیده شناختی،جایی که موضوع به عنوان منبع داده به جای یک موضوع دیده می شود



به عنوان مثال، درآزمايشات آزمايشي به افراد اجازه داده مي شوند



حساب های خود را به جای داشتن آنها را از طریق حلقه های آزمایشی پرش کنید. هنوز جدایی از موضوعات و اشیاء حفظ می شود، زیرا هدف بدست آوردن دانش علمی از طریق روش علمی هنوز هم ادامه دارد.



به همین دلیل رویکرد پدیده شناختی ادامه دارد تعهد به روش علمی و معرفت شناسی تجربی به طور معمول توسط روانشناسی علمی درک می شود.



در نهایت، روانشناسی علمی و انسانی، علیرغم یک مشخصه ناامیدی از طرف هر دو، با این وجود امکان پذیر است



(Kvale 1992). وظیفه دشوار روانشناسی انسان گرایانه خود را به عنوان نقدی تعیین نمی کند ثابت نشده است



علم به تنهایی، بلکه راهی خاص برای انجام علم است. به عنوان علمی دیده می شود که آن را دنبال می کند تا علم را با نیروی روح انسان پر کند



و این به این معنی است که پروژه راجرز هر دو پارادایم است وعلائم روانشناسی علمی، بخشی از آن، می تواند با این «انسان» زندگی کند تزریق از آنچه که آن را به عنوان یکپارچگی علمی، تعهد خود را به دانش عینی از طریق روش علمی، به خطر نمی افتد.



علیرغم تفاوت های ظاهری روانشناسی علمی و انسانی یک پارادایم علمی را به اشتراک بگذارید. روانشناسی انسان گرایان پذیرفته است که روش های علم طبیعی تنها راهی مطمئن برای دانش علمی هستند این فعالیت علمی بی طرف و میوه دانش علمی است و ذاتا خیرخواهانه هستند



کسانی که موضع انسانی یا تفسیرگرایی را پذیرفته اند به طور ضمنی از دوزبانه دانش علمی علمی از یک سو و دانش علوم انسانی و اجتماعی از سوی دیگر دریافت می کند



بنابراین، آنها خود درک اولویت علوم طبیعی و ادعای معرفت شناختی را می پذیرند مدافعان علوم انسانی استدلال می کنند



مورد خود را بر اساس این که دانش آن متفاوت است اما نه پایین تر است.



با این حال، تفاوت این است که دائما باید به عنوان یک مورد خاص، انحراف از پارادایم است، دفاع شود انحراف برای دفاع به طور مداوم ،سخت است به ویژه هنگامی که بیشتر مدافعان دوگانه هستند یا همدردی در کنار طرف دیگر. تفسیری و انسانی



گفتگوها به طور ناگزیر همیشه در دفاعی در یک موقعیت است که غالب گفتمان مثبت گرا ارزش های فرهنگی را فراتر از باریکه محدوده اختلافات باطنی بین دانشمندان می سازد



مشکل این است که در دوگانگی، از آنجایی که ما هر دوگانگی را دیده ایم سلسله مراتب را به عنوان نتیجۀ اجتناب ناپذیر آن نشان می دهد. روانشناسی انسان گرایانه تلاش برای تعریف دوگانگی با استدلال برای شخصیت خاصی از آن علوم انساني. این اغلب به ادعای این که دوگانگی میتواند باشد، مرتبط است



برای مثال، عینی بودن علوم طبیعی به نوعی وابسته به ذهنیت علوم انسانی و اجتماعی می تواند باشد'عینی ذهنی' و یا 'ذهنی هدف' مناسب هر دواست.



در نهایت، درتحقیقات راجرز، تمام این تلاش ها شکستن و سلسله مراتب است و به نظر می رسد تعریف مجدد تجدید برتری دانش علمی ومصالحه به پایان برسد ومکان مشترک آنها در یک پارادایم علمی، به معنای انسانیت است علم و روانشناسی علمی هر دو دارای نیروی انتقادی نیستند. همانطور که دیده ایم، روانشناسی علمی است که یک موضوع بدون مشکل و پیش داده شده ایجاد می کند و یک واقعیت بدون مشکل و پیش از آن وجود داردد. همانطور که ریکور می گوید، روانشناسی علمی است که 'تفاوت بین واقعی و خیالی را مطرح نمی کند



به این ترتیب که نهادهای نظری آن به واقعیت های قابل مشاهده اشاره می کنند و در نهایت جنبش های واقعی در فضا و زمان "(1981: 251).



در نهایت، روانشناسی انسان گرایانه با مفاهیم مشابهی کار می کند موضوع و واقعیت. این نیز مانند روانشناسی علمی، مکانیسم از قدرت نظارتی در شکل روابط انسانی خود می شود و آن را تبدیل به یکابزار موثر در، به عنوان مثال، شیوه های کسب و کار، خود یک فرم قانونمند قدرتمند است



همانطور که (هول (1989: 95اشاره می کند: روابط انسانی تبدیل شده است به روابطی فوق العاده با نفوذ ... و این دلیل موفقیت های آن به حساب می آید تنظیم رفتار که در آن رفتار و اندازه گیری تنها بودند تا حدودی موفقیت آمیز یا ضد تولیدی است. با تاکید بر استقلال وروانشناسی انسان گرایانه در شیوه های مختلف "کل شخص" می شود که، در یک سطح، به نظر می رسد ضد ملک خشن، فقدان احساس و تماس انسان با روانشناسی علمی. با این حال ریشه های موفقیت آن به عنوان یک فرم نظارتی یکسان هستند اعتبار علمی، تاکید بر"واقعی" یک واقعیت داده شده، فردگرایی؛ همه چیزهایی که به خود می بالد



ابزار دقیق و استقرار روانشناسی انسانگرادانش علمی است از "چشمه های عمیق" ذهنیت، در خدمت یک کارآیی و عقلانی بودن یک نوع "انسانی" . علاوه بر این، انسانی است



روانشناسی خود را به راحتی به این شرکت می دهد، از این رو، بر خلاف علمی روانشناسی، آن را به طور موثر تر به آن روایت بزرگ دیگر، در حداکثر سازی شادی و رفاه معنوی استفاده می شود



بدین ترتیب روانشناسی انسان گرایانه یک «تکنولوژی » است، یعنی وسیله ای است که افرادی می توانند به وسیله ی آن برخود و با کمک دیگران اثر کنند تعداد عملیات در بدن و روح خود، افکار، رفتار وشیوه های بودن، به طوری که خودشان را تغییر دهند "(فوکو 1988: 14). آن"دانش" وسیله ای است که مردم می توانند خود را بسازند به منظور تسلط بر آن، تسلطی که پس از آن به وسیله آنها به مقررات تبدیل می شود



رز (1990: 115) این را "زندگی زندگی معرفی می کند با توجه به یک قانون خودمختاری ". در حوزه آموزش، تمرکز فردی یا دانشجو محور است



برنامه درسی، گرچه ظاهرا بر ویژگی های ذاتی یادگیرنده و درستی تصمیم گیری دانشجویان در مورد خودشان تمرکز دارد



یادگیری، در واقع برای افزایش کارایی سیستم یادگیری کار می کند.



به عبارت دیگر، علیرغم منطق اظهار داشت که دانش آموزان کنترل خود را دارند یادگیری خود، تاکید بر بهره وری هزینه، ارزش برای پول و بیشتر است مقررات کارآمد از طریق مشارکت دانش آموزان به طور مستقیم به صورت ظاهری

روند دموکراتیک مشارکت - یک روند، با این حال، که خالی از "توانمند سازی" محتوا و تمرکز بر سازگاری است



یکی دیگر از ویژگی های که سهم روانشناسی علمی و انسان دوستانه است تاکید بر دوگانگی فرد / جامعه می باشد. سابق خود را درک می کند



مطالعه فرآیندهای روانشناختی که هر دو فردی هستند سیستماتیک و در سطح آلی، رفتاری و یا شناختی عمل می کنند



تصور می شود ،توضیحات از یک دسته طبیعی است و اجتماعی پیش از تشکیل و خارج از فرد از پیش داده شده است.



بنابراین، فرد به عنوان نیاز به توضیح در سطح از اجتماع دیده نمی شود



بهزیستی به این ترتیب بهزیستی اجتماعی و تقویت کننده های محیطی را کاهش می دهدو شناخت شناسی آن را نوعی "امواج مزاحم" محیطی می داند که با آن مواجه می شود



بهترین روانشناسی در روانشناسی شرایط اجتماعی تئوری اجتماعی شدن است. در اینجا، نظریه اجتماعی به عنوان یک نظریه خارجی که فردی که پیش از آن داده شده است "یاد می گیرد" برای انطباق فرد به عنوان سازگاری تئوری شده است، به عنوان یادگیری برای عملکرد به طور موثر و کارآمد در رابطه با این واقعیت خارجی، پیش از تشکیل "اصلاح شده اما نه توسط آن تشکیل شده است. تا آنجا که هر تئوریسنجی تغییر اجتماعی آن از لحاظ تغییر در سطح فرآیندهای فردی وجود دارد



تئوریسنجی که یک شکل افراطی از آزادی بیان را تثبیت می کند و آن را تکرار می کند دوگانگی فرد / جامعه.



دوگانگی و سلسله مراتب اجتناب ناپذیر آن در انسانیت نیز نشان داده شده است روانشناسی که در آن تغییر به طور کامل به عنوان مسئوليت یک فرد تئوری می شود



برای مثال، راجرز، اجتماعی را به عنوان روابطی که یک قدرت مؤثر برای جلوگیری از افراد ایجاد می کند،تعریف می کند



در این اجتماع افراد از خودآموزی کامل خود را می گیرند، از درستی به ارگانیسم معتبر خود درست می کنند



خود او استدلال می کند که اگر افراد بتوانند با عمیق ترین احساسات با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و تبدیل شدن به جامعه معتبر و سپس تغییر در تمام سطوح به دنبال خواهد داشت. جامعه خوب محصول افراد خوب است.



بنابراین روانشناسی راجرز در نهایت سازگاری است. افرادی که درست است که خودشان معتبر هستند به عنوان پیش اجتماعی و از این رو اجتماع ساخته شده است ونیاز به تجربه هیچ مشکلی در انطباق با نظم اجتماعی غالب نیست.

گرچه راجرز روابط اجتماعی را به عنوان منبع تحریف ها هدف قرار می دهد،ظلم و ستم و عدم اطمینان، او هیچ اختلاف با نظم اجتماعی داده شده ندارد.بنابراین او نمیتواند به رسمیت شناختن میزان که این نظم در ارتباط است، هر دوبرای خوب و بد، در حقیقت موضوع، منبع تنش است



که شکل اجتماعی سازنده ارتباط متقابل تعاملی بین موضوع واجتماعی بودن،است



در عدم شناخت این رابطه، هم علمی و هم انسانی روانشناسی در یک امتیاز از طرف فردی به دام افتاده است



دوگانگی هر دو روانشناسی علمی و انسان دوستی انسان را به عنوان فردی می بینند که عامل همه چیز اجتماعی است و موفق به تشخیص مفاهیم مشترک فردی و اجتماعی (نگاه کنید به واکردین 1989). روانشناسی انسان گرایانه



روانشناسی علمی را بر اساس آن که دومی ارائه می دهد، با پرتره فقیر فرد رو به رو است



روانشناسی علمی منطقی است که در آن فرد با مفهوم "کل شخص" جایگزین می شود. با این حال محدوده و امتیازات فرد به چالش کشیده نمی شود. روانشناسی انسانشناسی در نهایت قادر به سوار شدن نیست، همانطور که ادعا می کند که انجام می دهد،



مداوم و عمیق نقد روانشناسی علمی است زیرا نمی تواند تظاهرات علمی دومی و پیامدهای آن را به چالش بکشد. آن



شکست، در نهایت، ناتمام بازتابی است، زیرا به دلیل آن تعهدات علمی، آن را نیز قادر به سوال زمین که بر آن می ایستد.



هر دو روانشناسی علمی و انسانی پس از آن مناسب علوم انسانی هستند



روانشناسی علمی خود را از "زندگی" حذف می کند تا بتواند باشد روانشناسی انسان گرایانه تلاش می کند تا «زندگی» را دوباره بگذارد اما در نهایت شکست می خورد انتقاد او از گفتمان مثبت روانشناسی علمی، آن انتقاد از علم گرایی غیر انسانی به معنای آزادسازی روانشناسی از علم گرایی و صحبت گفتمان "انسانی"جایگزین است



با این حال، روانشناسی انسان گرایانه نمیتواند از چنگال علم گرایی فرار کند پارادایم آن در نهایت همانند روانشناسی علمی است



آموزش و پرورش، روانشناسی و انسانی پایه ماهیت و جایگاه رشته ها و دانش انضباطی در آموزش و پرورش برای برخی از مسائل بحث انگیز بوده است. در فرمول بندی کلاسیک خود، Hirst(1974) تمایز بین شکلهای طبیعی "دانش" قابل انطباق با رشته ها و "حوزه های" دانش است که به عنوان ساخته شده اند کامپوزیت مجتمع شده از اشکال گرفته شده است. آموزش و پرورش به عنوان یک چنین زمینه فعالیت، طراحی از رشته ها به گونه ای مناسب به طبیعت خود را به عنوان عملی است بود



به طور کلی، استدلال این است که رشته ها به ما راه نشان می دهند جهان "و آموزش و پرورش به عنوان یک فعالیت عملی مربوط به عمل از دانستن جهان، باید خود را بر دانش انضباطی بنا کند.



رشته ها، در گفتن حقیقت در مورد جهان، یک بنیان را اشغال می کنند در این سناریو یک مدل ضمنی در کار اینجا وجود دارد



رابطه بین علوم طبیعی به عنوان پایه های زمینه های کاربردی مانند مهندسی و پزشکی. به همین ترتیب آموزش و پرورش بر اساس علوم انسانی و اجتماعی، به ویژه انضباطی، تاسیس شده است



دانش روانشناسی یک مدل قدرتمند است، زیرا در مقابل آن،رشته ها را به عنوان پایه ها در نظر گرفته اند.



رشته ها، که "علمی" هستند، ادعا می کنند که یک تصویر واقعی از جهان را ارائه دهند که سپس پایه ای برای اقدام مورد نیاز توسط زمینه های کاربردی مانند پزشکی، مهندسی و آموزش و پرورش. تمرینکنندگان آموزشی، بنابراین



استدلال می گوید، بنابراین کار مهندس ساختمان یک پل با دکتر در درمان بیمارمتفاوت نیست



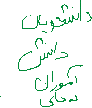
با این حال، همانطور که همیشه به نظر می رسد "عقل سلیم" واقعا بسیار مشکل ساز است تلاش برای ایجاد آموزش به یک مزرعه مفهومی و عملا ناقص است (Usher 1989b). دانش انضباطی نمیتواند به سادگی به یک رشته عملی از قبیل "mapped" یا تحصیلات اعمال کرد همانطور که Schon1983)) معتقد است، تلاش برای انجام این کارتضمین یک مدل فنی-عقلانی، یک ابزار سازمانی ایجاد می شود



عقلانیت تفکر و عمل است که، اگر آن را مورد استفاده قرار گیرد، مفید خواهد البته، با گفتن این مطلب، مهم است که این آموزش را به رسمیت بشناسیم



در عمل در مورد دانش انضباطی و درک خود از طریق یک گفتمان قدرتمند از آن عبور می کند رشته ها منابع مفهومی را ارائه می دهند این "در شکل" فکر و عمل است. برای مثال، اینکه برای متوقف کردن باور رشته هایی مانند روانشناسی نوعی دانش را فراهم نمی کند که آموزش و پرورش به عنوان یک تمرین باید خود را بر اساس آن تنظیم کند. این چیزی نیست که بیان کند تمرینکنندگان اغلب از "اعمال" دانش انضباطی برای تمرین ناراحت نیستند برای مثال، در مورد روانشناسی، برای اغلب تمرینکنندگان آموزشی برای دیدن مفید بودن آن مشکل است



معلمان تلاش کرده اند بدون موفقیت برای اعمال روانشناسی نظریه یادگیری در کلاس درس.به نظر می رسد غیر قابل دسترس و از راه دور، از نگرانی های زندگی روزمره حذف شده است.



در همان زمان که به نظر می رسد ، در حالی که این ممکن است به خوبی با روانشناسی علمی، بسیار کمتر از آن است که روانشناسی انسانگرا باشد که بیشتر در دسترس، کمتر از راه دور و به همین ترتیب برای نوع بیشتر مشکلات و موقعیت هایی که توسط تمرینکنندگان آموزش دیده است. مفید است

گفتمان روانشناسی انسانشناسی، با توجه به پیشینه اش از شخصیت مرکزی، خود هدایت،توانمندسازی و تحقق آن کمتر شناخته شده است بنابراین آن را بسیار جذاب تر می کند. این امر در بزرگسالان و آموزش مداوم شناختی روانشناسی بسیار مهمتر شده است. جذابیت آن تا حدودی پیام خوش بینانه است که همه بزرگسالان توانایی یادگیری بدون توجه به آن را دارند سن، و تا حدی تاکید بر "پردازش اطلاعات" و شناختی سازگاری با محیط های زندگی



به طور کلی، نگرانی در مورد عدم دسترسی به روانشناسی چیزی نیست که به راحتی به نقد پایدار در گفتمان رشته ها تبدیل شود هر یک از رشته ها یک قدرت تشکیل دهنده را اعمال می کنند. این است دقیقا ادعا روانشناسی به دانستن جهان "علمی" و واقعا "آن را قدرتمند می سازد. تمرینکنندگان نمیتوانند از آن بیرون بیایند



در مورد رشته ها به عنوان پایه ای به دلیل درک آنها است در یک مفهوم ضمنی از رشته ها به صورت علمی و بیطرف درگیر است اعتبار سنجی دانش است که تنها اثرات آن روشن است وتوانمندسازي و در نتيجه فعاليت مؤثر را ايجاد مي کند (نگاه کنيد به Usher 1993b).



اساسا، این فقط یک جنبه از قدرت گفتمان برای پروژه است روانشناسی خود را به عنوان خنثی و قطع از قدرت معرفی می کند. رشته هایی مانند روانشناسی صرفا به عنوان گفتمان دانش، هر دو بدون قدرت درک می شود ادعای روانشناسی برای داشتن دانش معتبر علمی توانمندسازی آن را می سازد قدرتمند به این معنی است که هر دو توجیه انواع رفتارهای عادی و نظارتی، به ویژه در زمینه تحصیل، و ابزار را فراهم می کند



اما به طور فزاینده دیگر زمینه های آموزش و پرورش را در بر دارد. روانشناسی ادعا می کند، یادگیرنده، کودک یا بزرگسال را کشف می کند، در عوض، دانش روانشناسی کار از طریق شیوه های آموزشی خاصی که "یادگیرنده" را به عنوان موضوع تشکیل می دهند نوع خاصی از موضوع مکانهای آموزشی از طریق گفتگوی آزادانه تنظیم می شوند شیوه ها و آموزش و پرورش مکان هایی مانند آموزش و پرورش و به طور فزاینده ای فراهم می کند



آموزش مداوم بزرگسالان، جایی که مقررات از طریق این شیوه ها، طول می کشد. مهم است که تأکید کنیم که آنچه در اینجا درگیر است، تحمیل آشکار نه موضوع است و نه روانشناسی به عنوان یک «ایدئولوژی» مبهم عمل می کند.



درجایگاه پست مدرن، روانشناسی به عنوان یک گفتمان است و"یاد بگیرنده" را به رسمیت می شناسد و با انجام این کار، مکان های آموزشی اشیاء از نگاه انضباطی را مناسب می کند



در نتیجه شناخت و مداخله در هم آمیخته است اما طبیعت مداخله تغییر می کند. در مورد آموزش مداوم بزرگسال،مداخله به عنوان یک موضوع برای ارائه فرصت های بیشتر برای دسترسی به خدمات در حال حاضر، آموزش بزرگسالان برابر است باآموزش مربوط به دستیابی به نگرش، مهارت و شایستگی است



به عنوان نیاز به نظم اجتماعی-اقتصادی به عنوان عملکردی درک شده است. این توجیه شده توسط theorisations ("دانش") تغییرات اجتماعی و اقتصادی است که پیش زمینه تاثیر فناوری جدید در اشتغال و نیاز به رقابت ، طبیعت در حال تغییر است



حقایق بی وقفه و مستلزم تغییر و سازگاری دائمی است.روانشناسی شناختی ابزار بازسازی و شناخت را فراهم می کند برای



بزرگسالان به عنوان داشتن ظرفیت شناختی طبیعی برای تغییر و انطباق مورد نیاز طول عمر پس از آن، یک گفتگوی دانش ظریفی به وجود آمد به عنوان(روانشناسی انسانشناسی یا شناختی) با نوع خاصی از شیوه های آموزشی اجتماعی ویک پویایی از مفهوم متقابل دانش قدرت .گفتگو با شیوه های آموزشی که اثر آن "عادی سازی" است و در آن بزرگسال به عنوان یک نوع خاص از یادگیرنده یا موضوع قرار دارد. بنابراین یک رشته مانند روانشناسی صرفا قدرتمند نیست، زیرا موضوعاتی که آن را تشکیل می دهند، "فعال" هستند و نه افراد منفعل.



در عوض، روانشناسی قدرتمند است زیرا می تواند "نام" و عادی سازی کند. توسط"نامگذاری" از نظر "علمی" ظرفیت های معتبر و روش های رفتار، یک عادت یادگیرنده سازگار است. شیوه های آموزشی کار از نظر این هنجار بنیادی و قابل توجه است. آنها تنها نتیجه آن نیستند بلکه باعث می شوند. آنها شواهدی را ارائه می دهند که بیشتر "حقیقت" روانشناسی را تقویت می کند و "افراد واقعی" را تشکیل می دهند.



بنابراين روانشناسی "حقیقت" مستقیما از طریق شیوه های آموزشی تولید و بازتولید می شود واکردین (1985) استدلال می کند که این دقیقا چه مدرسه ای است آنها مبنای "هدف" را فراهم می کنندبه عنوان مثال، کشف، مشروعیت بخشیدن به نوع خاصی از شیوه های آموزشی یادگیری، در حالی که در عین حال، این شیوه ها محتوای آموزشی را تعریف می کند رفتار دانشجو این رفتار "شواهدی" را برای معلمین فراهم می کند که قضات خود را پایه گذاری و عمل خود را انجام دهند. با این حال، این عمل است که رفتار را تدوین کرده است و بنابراین شواهد مربوط به آن در تمرین است



در نهایت، آن را نسبت به حقایق روانشناختی "طبیعت" کودک؛ "حقایق" که خودشان عینی نیستند توصیف "واقعیت" و یا اکتشافها در مورد آنچه که به طور طبیعی وجود دارد، اماروانشناسی را به عنوان یک گفتمان قدرت دانش و ساختار می سازد



آموزش و پرورش به عنوان یک عمل نظارتی است



بنابراین در پست مدرن، رشته ها، به دلیل که آنها شیوه های آموزشی هستند و گفتمان هایی که قدرت و دانش را ترکیب می کنند نمی توانند جدا از یکدیگر باشند در واقع آنها همیشه در چنین عملیاتی حضور دارند. این بدین معنی است که جدایی سنتی از نظریه (دانش) و عملبر اساس موقعیت آنها در حوزه های جداگانه نمی تواند پایدار باشد. از تحصیلات نمیتوان از حوزه های علمی در معنای عام استفاده کرد، رشته ها در حال حاضر در آموزش و پرورش دخالت دارند. روانشناسی در تمام آن تغييرات به وسيله معني و مفهومي در دانش آموزش و پرورش است



تمرین.



بنابراین سوال این نیست که آیا رشته ها باید وجود داشته باشند



بنابراین ما با یک پارادوکس کنار گذاشته ایم - این رشته ها هر دو بنیادین هستند



در معنای معرفت شناختی متعارف آنها نه تنها به عنوان گفتمان قدرت دانش هستند. تا آنجا که آموزش است



نگرانی، دانش انضباطی روانشناسی، "در همه جا" وجود دارد(واکاردین 1985). سوال واقعی این است که در مورد روانشناسی و اثرات آن ، وضعیت اینچنین نیست ما پیش از این به مشکلاتی که بسیاری از تمرینکنندگان با آن مواجه اند اشاره کردیم



ارتباط رشته های روانشناسی به حوزه فعالیت آنها است. به یک معنا، در مورد روانشناسی به یک سازگاری و دست کم گرفتن قدرت کمک می کند



ما برخی از این انتقادات را قبلا ذکر کردیم در بحث درباره امتناع روانشناسی از گسترش محدوده مطالعات آن بحث می کند. با این حال اینها موجب از دست دادن زوانشناسی نخواهد شد



روانشناسی به عنوان یک رشته علمی است که با انواع شیوه های مقررات اجتماعی مختلف در هم آمیخته شده است



بنابراین ادعای او بر وضعیت علمی صرفا یک تلاش اشتباه برای رسیدن به احترام است، اما برای آن بسیار حیاتی است



برای تولید روانشناسی لازم است از آن زمان به عنوان علمی دیده شود در غیر این صورت، در یک تکنیک علمی مدرنیستی هیچ حکمی نخواهد داشت



به طور کلی، به نظر می رسد روانشناسی بسیار باریک و بی پروا است. هنوزدقیقا این ناهمواری است که روانشناسی را به همراه دارد دیگر علم گرایی دانش، قدرتی است که آن را تولید کننده است



در اثرات آن روانشناسی، با در نظرگرفتن روش علمی، ارزشش را درج می کند شرایط محدودیت اما روش علمی تضمین شده است آنچه که شناخته شده است دست انسان است و بنابراین شناخته شده است و آن حقیقت است



از این رو، حکم صادره برای انجام کارها به نام آن وجود دارد و این دانش بنابراین ارزش پرداخت دارد



تمرینکنندگان در روانشناسی، با توجه به اینکه آنها نمیتوانند زمین را ببینند که آنها ایستاده اند، متوجه نمی شوند که آنها هزینه می پردازند. تا آنجایی که آنها نگران هستند، آنها به سادگی علمی هستند و نه توجیه بیشتر لازم است



با این حال، در حال حاضر روانشناسان یک رویکرد رو به رشد دارند



روانشناسی اجتماعی است که از روانشناسی انتقاد می کند



خودپنداره و عمل علم گرایی و پیش زمینه آن اثرات نظارتی (Frosh 1989، Henriques et al. 1984، Hollway 1989، Kvale1992، Parker 1989، Parker و Shotter 1990، Steier 1991، Walkerdine 1990).

آنچه دراین انتقادات مشترک است، تأکید بر ضعف آن نیست در غیر این صورت از نظر علمی روانشناسی، بلکه بر سیاست آن است.



آنها استدلال می کنند که روانشناسی در برخی از دولتیت و کنترل اجتماعی بی نظیر و متعالی وجود ندارداما در بخش زیادی از شیوه های روز به روز است



به طور قابل توجهی، این انتقاد، روانشناسی انسانی را معاف نمی کند، در واقع برعکس، روانشناسی انسان گرایانه به عنوان دولتیت مدرن به نظر می رسد (نگاه کنید به رز 1990). به طور فزاینده،'خارجی' تنظیم شده توسط 'objectifying' گفتمان قدرت دانش است



روانشناسی رفتاری، بلکه خود را از طریق "سوق دادن"گفتمانهایی که بر نیاز به صحبت و شناختن «حقیقت» در مورد آن تأکید دارند به عنوان وسیله ای برای توانمند سازی هنجاری توجه و فعالیت شاید روانشناسی انسانگرا مثبتترین مثال معاصر چنین گفتمانی است.



در آموزش و پرورش، روانشناسی انسانی یک عمل فعال است که یادگیرنده را به عنوان یک موضوع معنی دهنده فعال با دانش معرفی می کند درباره روانشناسی از این به بعد یک تاکید آموزنده بر یادگیری-centreness،برنامه های درسی مذکور و روش های متمرکز بر فعالیت، که همه آنها به عنوان تشویق به استقلال و توانمند سازی خوانده شده است



در حال حاضر واکنش اول ما این خواهد بود که آن را به عنوان یک پیشرفت وسیع در دانش آموزان سنتی آموزش دیده است



روش ها و به این ترتیب ما به راحتی می پذیریم که این است توانمندسازی این واکنش اشتباه است چرا که متداولترین توانمندی - این چیزی است که فوکو به آن معنی می دهد وقتی که او به گفتمان ایجاد موضوعات فعال شناخته شده اشاره می کند با این حال، این یک واکنش است که نتوانسته به رسمیت شناختن این تنظیم از طریق توانمندسازی کار کند. فن آوری های خودشان دقیقا به منظور کنترل توان خود کنترل می شوند. به یک معنا، موقعیت و تنظیم خود را به طور موثر تر از طریق یک Subjectifying 'گفتمان مانند روانشناسی انسان گرایانه.



دیدن آموزش به عنوان ذاتا رها و توانمندسازی، در اصل اگر نه همیشه در عمل، یک جنبه از روش مدرنیستی ما برای دیدن جهان به عنوان یک نتیجه است، ما نمی بینیم که گفتمان "دانش" چنین است به عنوان روانشناسی انسان گرایانه ابعاد بیشتر و بیشتر از آن را به ارمغان می آورد



یادگیرنده و در حال انجام آن اعمال قدرت فضای آموزشی و مداخلات آموزشی را گسترش می دهد در اینجا ما باید بر نظریه راجرز تأکید کنیم.بازسازی انسان دوستانه از آموزش و پرورش در آزادی برای یادگیری برای دهه 80 (راجرز



1983) نفوذ آن در هر دو خودآگاهی و شیوه های آموزش و پرورش نباید دست کم گرفت. نقد او از تحصیل و به ویژه در آموزش و پرورش تعلیمات در یک گفتمان ظاهر شد برای هر دو "انسانی"، در دسترس و مرتبط است. این هیچ علمی نبود دورنمای روانشناسی، انتزاع و غیر شخصی داده شده. اما همانطور که به نظر می رسد که پیش از این نیز به نظر می رسید، اما به نظر می رسید که هیچ علمی برای آن نیست.



این ترکیب از "انسان" و "علمی"، آن را بسیار کارآمد می کرد به طور موثر به عنوان یک گفتمان که یادگیرندگان را به عنوان فعال دانستن تشکیل می دهد



موضوعات و به عنوان اشیاء به عمل می شود."نگاه کردن به خود و" پیدا کردن خود واقعی خود "چیزی است که انسان گرایانه است روانشناسی مردم را قادر می سازد که انجام دهند و آنچه ظهور می کند، نوعی شناخت خود استکه شامل خود نظارت و خود ارزیابی، یک خودآزمایی مداوم است علیه هنجارهای ظاهرا از خود ساخته. در اثر،مردم خود را تحت نظارت خود قرار می دهند، آنها کنترل می کنند



خود را نه از طریق "نظم خارج" بلکه با استفاده ازتکنیک های انضباطی اعتراف و خودپنداره برای خودشان. در اعتراف



مردم خود را از طریق شیوه هایی مانند،مشاوره و درمان است که اعتراف به حقیقت را تشکیل می دهد.



تکنیک های مذهبی

مدارس و مکان های آموزشی به طور فزاینده ای به عنوان زمینه ای برای نظارت و تنظیم عمل می کنند. آنچه که اکنون شروع می کنیم، قابل توجه است تغییر در فرم ها ،مدارس همیشه مکان هایی بوده اند که با بیان گفتمان های عینی که در آن، همانطور که اشاره کردیم، بیان شده است روانشناسی علمی به شدت پیوند خورده است. در حال حاضر، گفتمان محرک آن است ، که در آن روانشناسی انسان گرایانه قوی است



نظم در حال حاضر بیشتر احتمال دارد که از طریق فناوری های خود، تکنیک های عرفانی، تعریف شود که به زبان توانمندسازی و زبان آموزان زبان می گویند. مانند( Metcalfe 1991) اشاره می کند، کارت گزارش چیزی است که توسط تحویل داده نشده است



معلمان اما دانش آموزان از طریق خود ارزیابی باید "اعتراف" حقایق در کارت های گزارش در مورد آنها اعلام کرد. رشته چیزی نیست که از زمانی که دانش آموزان در حال حاضر خودشان را تحکیم می کنند، خارجی اعمال می شود.تاثیر این موضوع این است که دانش آموزان مسئولیت خود را بر عهده می گیرند.



باز هم اولین واکنش ما به پیش رفتن این است که آن را به عنوان علامت تحسین قرار دهیم



اما دوباره این است که فقط یک تصویر را ببینیم. از طریق دانش آموزان تکنیک های اعتراف آمیز به این باورند که آنچه آنها هستندبه طور کامل از ساخت خود و موفقیت آنها و یا در غیر این صورت به لحاظ تحصیلی "حقیقت" درباره خودشان را نشان می دهد. واضح است که، نگرشها در حال شکل گیری هستند، و آنهایی که بسیار انسانی هستند، در آن اثردارند دانش آموزان تنها خود را سرزنش می کنند. این روش دیگری برای رد شدن اجتماعی است که در واقع برای ایجاد ذهنیت با ویژگی ها کار می کند با توجه به گفتمان روان شناختی و ارزشمند و ضروری در نهایت با نیازهای حکومتداری شناسایی شده است



در عین حال "حقیقت"نظم اجتماعی و اقتصادی باقی می ماند. با این حال تکنیک های مذهبی از طریق ظلم کار نکنید مردم به طور فعال و تقریبا لذت بخش"حقیقت" را در مورد خود بپذیرید. ما به طور کامل به اعتراف در شیوه های آموزشی در فصل بعداشاره خواهیم کرد.



رز، به درستی استدلال می کند که اعمال قدرت از خارج دولت تنها موضوع نیست همچنین دولت خود را ملزم به چیزی که نیاز به آموزش در مهارت ها و نگرش های مناسب دارد،می داندخود تنظیم هنگامی که این امر به دست می آید، مقررات خارجی می تواند از بین برود به جز کسانی که حاضر به اعتراف، نظارت و تنظیم خود نیستند.



او همچنین در حمایت از فوکو اشاره می کند که فناوری های مذهبی فقط در موضوعات فعال می تواند باشد اگر روانشناسی نقش مهمی در فن آوری های خود داشته باشد که موضوع مدرن را تولید می کند، این را از طریق فردگرایی ... و شاخه های رفتارگرایان انجام نداده است



برای معاصرعقلانیت و فن آوری های دولت، تفسیر و خطاب شهروند است به عنوان یک موضوع فعالانه در تفکر،



تمایل، احساس و انجام ... این بر روی روابطی که دولت به دنبال آن است و اجتماعی و پویا است



در خانواده، کارخانه و سیستم های در حال گسترش مشاوره و درمان،واژگان بهداشت روانی، روابط گروهی وروانکودینامیک به روش های خودآزمایی و خود اصلاح ترجمه می شود



(رز 1990: 114) این به یک واقعیت قابل توجه در مورد روانشناسی و جایگاه آن درزندگی معاصر،اشاره دارد که در تمام تظاهرات های مختلف علمی آن بازی می کند



نقش مهمی در شکل دادن به شیوه ای که مردم درک می کنند. این شکل گیری گاهی اوقات واضح است اما در موارد دیگر بسیار کمتر است. می توان استدلال کرد که رفتارگرایی، به عنوان مثال، عمدا و آگاهانه تعیین می کند به "شکل" و در نتیجه، در درک خودعمل آن آشکارا سرکوبگر است، اگر نه از سوی دیگر، روانشناسی انسان گرایانه



خود را به عنوان آزادی و توانمندسازی درک می کند و عمل آن ظاهرا ظالم نیست قدرت آن در پیشنهاد خود از توانمندسازی حمایت می کند توسط یک علم "انسانی" درخواست تجدید نظر آن است که در اصرار بر واقعیت آن استوار است



موضوع "حاکم" و آزادی در نتیجه به این معنی است. اما به عنوان غنی تر (1992) اشاره می کند که مسئولیت ما آزادی بیشتر ما را افزایش می دهد



ما خودمان را به خودمان اختصاص دهیم و مسئولیت بیشتری نسبت به این داشته باشیم در شرایطی که خودمختاری ما ضرورتا محدود می شود، در شرایطی شکست خورده است و محدود است روانشناسی انسانگرایانه از پذیرش این شکست و از طریق انجام هر دو توجیه و وساطت برای مداخله را فراهم می کند شکل دادن' به نام حاکم بودن خود:



در نهایت، تفسیرهای خجالتی از انسانیت ورویکردهای روان شناختی در حالت نرمال بسیار کارآمد هستنداز داروهای ضد روانپریشی از رویکرد پزشکی استفاده می شود



یا تکنیک های شکل گیری رفتاری رفتار. روانشناسی - همه اینها -شاخه ای از پلیس است؛ روان شناختی و انسانی



روانشناسی پلیس مخفی است.(غنی تر 1992: 118)

روانشناسی در مفهوم پستمدرن



مهم این است که بر نقد روانشناسی پست مدرن تاکید داشته باشیم مشخص نیست به سادگی برجسته کردن متفکر روانشناسی جریان اصلی نیست شکست ناپذیری در مورد دلایل و اثرات آن، بلکه تلاشی روی مبنای نقد، روانشناسی مجدد آن است



این کار ساده ای نیست جایگاه اصلی روانشناسی در مدرنیته و پیامدهای صمیمی آن باحکومتداری و بهره برداری از قدرت. به همان اندازه، روانشناسی خود را پیدا می کند



به طور فزاینده ای با پست مدرنیته مواجه می شود. Gergen 1992: 23)) اشاره می کند که درروانشناسان مدرنیته می توانند با اطمینان اعلام کنند که یک موضوع وجود دارد ماده ای برای بازجویی ... در نظر استدلال های پست مدرن است



دیگر این موقعیت را آسان نخواهد کرد. " مشکل این است که اگر روانشناسی باشد به سادگی نمایندگی از جهان نیست بلکه یک گفتمان است که تشکیل می شود جهان به نحوی خاص، پس از آن می تواند هیچ موضوعی به عنوان چنین- یاحداقل، تنها موضوع "ظاهرا چپ است مطالعه روانشناسی است



گفتمان - دقیقا همان چیزی است که نقد ما تا به حال بحث کرده ایم. با این حال، بازتاب لحظه ای نشان می دهد که لازم است که این نقد ممکن باشد بله، اساسا یک فعالیت انگلی است، به عنوان مثال باید چیزی برای نقد داشته باشد.



این همان چیزی است که بعضی ها را به خود جلب کرده است، به عنوان مثال Kvale 1992: 45)) این را پیشنهاد می کند



روانشناسی مدرن، چه در طبيعتگرایانه و چه از نظر انسانی، دارای تبدیل شدن به یک فروشگاه هوش عقلانی "و شاید" پست مدرن "مرگ موضوع ممکن است معادل مرگ روانشناسی باشد



علم مدرن در مورد موضوع "(1992: 52).با این حال، این تنها بخشی از داستان است. برای برخی، مانند Gergen، مشکل خیلی زیاد نیست که روانشناسی یک "تکنولوژی" است، اما آن است که فناوری ناپایدار جواب این است که روانشناسی را رها نکنیم، بلکه به



اطمینان حاصل شود که به عنوان یک فن آوری آن را "به طور مستقیم و openly در خدمات ارزش ها قرار داده شده "(1992: 28) به عبارت دیگر، روانشناسی تشخیص میدهد رفلکسویتی و با این کار، نیاز به انتخاب های عمدی را به رسمیت می شناسد



در مورد ارزش ها به جای پنهان کردن در برابر "عینیت" و "اعتماد به نفس"از طریق به رسمیت شناختن بازتابی و کیفیت ساخته شده از روانشناسی دانش، موقعیت آن در پارادایم های گفتمانی که "دنیای" را تشکیل می دهند تحقیق و کشف پذیرفته شده و به کار رفته است. به عنوان یک نتیجه،روانشناسی می تواند در دوران پست مدرن بازسازی شود بهتر است برای تعامل با انتقادات فرهنگی و نیز نقش فرهنگی تغییر به عنوان Gergen آن را "به جای" گفتن آن را مانند آن است که "چالش برای روانشناس پست مدرن این است که "آن به عنوان علم تبدیل شود" (1992: 27).



یک روند تحقیق روانشناختی وجود دارد که به خوبی این را نشان می دهد که می توان مسیر روانشناسی و موضوع آن را به صورت مثبتتر تغییر دهید یکی از جنبه های این تمرکز تحقیق در مورد آنچه فوکو نامیده می شود دانش "تحت تسلط" یا دانش محلی و غیر متمرکزوتجربه به طور سنتی نادیده گرفته شده و یا پایین تر از آن به عنوان از دست دادن امتحان جهاني شدن و علميت موفق نشد. این نشان می دهد که روانشناسی ممکن است شروع به تجدید نظر در مورد تعهد خود به مدل علمی علم کند. بنابراین این روند ممکن است نشان می دهد که (Kvale 1992: 53) به عنوان روانشناسی جایگزین اشاره دارد'از باستان شناسی روان و به چشم انداز فرهنگی حرکت می کند از دنیای کنونی - بازآفرینی روانشناسی از "علم" به تمرین، از اصطلاحات مدرن، عقلایی، پیش از اجتماع و غیر انسانی فرد به موضوعات اجتماعی پست مدرن که در تاریخ و با فرهنگ متجلی شده است در زندگی روزمره عمل می کند.



یک مثال از "دانش محرمانه" که مخصوصا مربوط است به آموزش و پرورش دانش دانش آموز است (نگاه کنید به Schon 1983، Usher 1989b، Usherو برنت 1989). این دانش است که به طور سنتی تحت تعقیب قرار می گیرد از نظر روانشناسی آن را به صورت مبهمی، موقعیتی خاص (وبنابراین ungeneralisable)، فقدان علمی و در نتیجه ارزش ندارد مزاحم در مورد به عبارت دیگر، دیدگاه انضباطی آن را محکوم می کنیم و از مطالعه حذف می شود



هر گونه تأکید بر دانش پزشکان به عنوان قلمرواز حق تحصیل خود، شناختن این «نقصها» است که واقعا به ما میگوید چیزی به عنوان روانشناسی علمی بسیار مهم است. علاوه بر این، تاکید که منجر به پرس و جو فوری فنی-عقلانیت می شود



مدل عمل و مفهوم، تعبیه شده در روانشناسی علمی است که اول، "سختی" در عمل همه چیز مهم است و دوم، این "سختی"همیشه نیاز به دانش علمی معتبر دارد



بنابراین آنچه که ما در اینجا داریم این است که در واقع پرسش از روانشناسی خودآگاهی سنتی از وجود دانش انضباطی است جهان هنوز به نحوی جدا از آن وجود دارد. بلکه تمرکز بر روی دانش روانشناسی است و روانشناسی را به یک دنیای پست مدرن تبدیل می کند مشخصه پیچیدگی، عدم قطعیت و خاصیت موقعیتی؛ دنیایی جایی که دانش (دانش و عمل) خود اجتماعی است ساخته شده، قطعی، بدون پایه و معتبر به جای سختی علمی آن (نگاه کنید به پلیکنورون 1992).



این رویکرد تعدادی از امکانات را ارائه می دهد. اول، روانشناسی برای بررسی بستر خود، به بازتابی برای به رسمیت شناختن آن است به عبارت دیگر، تمرین دانش ساز در دنیای پست مدرن این است که آن را مطالعه می کند به این ترتیب ممکن است تظاهر و تسخیر آن توسط علم گرایی خود را از "علمی" بودن خلاص کند



دوم، این امکان را فراهم می کند که روانشناسی که موضوع «شخصیت گرایانه» به عنوان آن فرض اولیه و شیء مطالعه است متوقف می شود و به جای آن شیوه های مطالعه را بررسی می کند زندگی روزمره و "دانش" تولید شده در آن شیوه. این کار را می کند تشخیص اینکه موضوعهای هر دو خاص هستند، یعنی منحصر به فرد هستند هویت، اما در عین حال هویت درج شده و جاسازی شده، موضوعات اجتماعی اززبان و فرهنگ است. اگر روانشناسی توسعه این خودآزمایی را داشته باشدو شیوه های عملیاتی که با آنها همراه است،وجود داشته باشد احتمالا یک مورد "نظم و انضباط" خواهد بود که می تواند نقش مهمی در تنظیم مجدد آموزش و پرورش داشته باشد وشیوه ها را از حالت غالب فعلی دور می کنند.

